

آموختن از گذشته، چراغ راه آینده است چرا باید گذشته را فراموش کرد؟!؟

یک عده معدود از هموطنان ما در بیشتر از دو دهه گذشته مرتب و به تکرار از مردم به خاک و خون کشیده شده افغانستان میخواهند که باید گذشته ها را فراموش کنند. آنان استدلال میکنند که اگر به گذشته ها بچسبیم، آینده ها را از دست خواهیم داد و باید خدمت این هموطنان عرض کرد و به تکرار گفت و نوشت که چگونه ممکن است گذشته ها را فراموش کرد؟!؟

آیا باید گذشته ها را با تمام خوبی ها و بدی های آن فراموش کرد و یا فقط بدی های آن را؟! از این گونه پرسش ها به صد ها میتوان مطرح کرد، اما سوال و جواب اندرین زمینه سر دراز دارد و هیچگاه به یک نتیجه قناعت بخش نخواهیم رسید. پرسش و پاسخ اندرین مورد ره بجائی نمی برد و آب در هاوان کوبیدن و زیره به کرمان بردن است. بزرگان گفته اند گذشته چراغ راه آینده است. اگر ما از گذشته ها درس نگیریم و گذشته ها یک پند و اندرز برای آینده ما نگرند، چگونه میتوان آینده روشن داشت؟!؟

و اما چگونه باید از گذشته ها پند گرفت؟!؟ بزرگترین پند و اندرزی را که میتوان از گذشته های نه چندان دور گرفت، این تواند بود که هرگز و در هیچ حالت و هیچ موقعیت و شرایط نباید به **مردم** پشت کرد و وجدان خود را به معامله گذاشت. هیچگاه نباید از خود گش و بیگانه پرست بود و برای چهار روزجیفه دنیا، هم دنیا را از دست داد و هم عقبا را و هم بارملامتی خلق کشید و هم لعنت و نفرین خلق خدا را برای ابد به دوش کشید.

سرمایه تو از این جهان یک کفن است آن هم به گمان است، بری یا نبری

به این اصل قبول شده همه ما معترفیم که تا عدالت به میان نیاید، امنیتی وجود نخواهد داشت و فرار از عدالت خود به منزله اقرار به جرم است. و اما این افسانه به فراموشی سپردن گذشته ها که واقعاً خواب است و خیال است و محال است و جنون، با هزاران درد و دریغ که به همین جا ختم نمی شود و باز هم عده از سر بی درد و دل بی غم خود، چشم ها را فرو بسته و وجدان های شانرا زیر پا کرده و تلاش و تقلا دارند که " جنایت " را " اشتباه " قلمداد کنند و ...

خدمت این دسته افراد باید عرض کرد اینکه، " اشتباه " داریم تا " اشتباه ". از اشتباه یک فرد معمولی تا اشتباه یک سیاستمدار و صاحب قدرت و یک شخص مطرح در سیاست و اقتصاد و هنر و ادبیات و ...، فاصله ای است از زمین تا ثریا!!

یک فرد معمولی اگر یک اشتباه میکند، شاید از اشتباه او هیچ کس ضرری نبیند و اگر کدام ضرری هم از اشتباه او متصور باشد، در همان حلقه فامیل و دوستان خواهد بود و برای جامعه هیچ خطری نخواهد داشت.

ولی و اما و مگر اگر یک شخص بزرگ یا حاکم یک شهر و یا یک پادشاه و رئیس دولت " اشتباه " میکند، این " اشتباه " او میتواند خانه ویران کن باشد و کشوری را به نیستی و سقوط و اضمحلال سوق دهد.

همین گونه است " اشتباه " یک شخص در رأس قدرت اقتصادی و یا هم شخص یا اشخاص مطرح و صاحب نام و نشان جامعه که حرفی در هنر و ادبیات و زبان یک کشور برای گفتن دارند و به تمام معنی مطرح هستند و مسؤول، اما در اثر یک " اشتباه " گویا کوچک، کشوری را به سقوط اقتصادی سوق میدهند و یا هم در ساحه هنر و ادبیات و شعر و موسیقی، ادبیات یک کشور را به گند می آلاینند.

این گونه " اشتباه " یا " اشتباهات " میتواند کشوری را به قهقرا رهنمون شود و باعث برپادی گردیده و نفاق و تفرقه ایجاد کند و کشوری را به خاک و خون بکشاند.

چه بجا گفته اند: " اشتباه یک فرد کوچک، کوچک است و اما اشتباه یک شخص بزرگ میتواند مرگ آفرین باشد ".

پس میتوان نتیجه گرفت که " اشتباه " شخصیت های مطرح در یک جامعه مرگبار تواند بود و یک جنایت بدون چون و چرا.

جاپانی ها یک ضرب المثل زیبا و بی نهایت گویا در زمینه دارند:

(بخاطر میخی، نعلی افتاد

بخاطر نعلی، اسپی افتاد

بخاطر اسپی، سواری افتاد

بخاطر سواری، جنگی شکست خورد

بخاطر شکستی مملکتی نابود شد

و همه اینها بخاطر کسی بود که میخ را خوب نکوبیده بود.)

حال خدمت آن عده هموطنان ما که میفرمایند: " ... اگر می خواهیم آینده را بسازیم، باید گذشته ها را فراموش کرد." باید عرض کرد اینکه ما برای ساختن آینده نمی توانیم از خون بیشتر از یک میلیون شهید پاک خود بگذریم. از خون آن شهیدان سرافراز ای که قامت های افراشته شانرا هیچ جنایت گستر وحشی و ددمنش، چه داخلی و چه خارجی نتوانست خم کند، با قامت های رسا جان های شیرین شانرا در قربانگاه آزادی و عدالت قربان کردند، بدترین شکنجه های وحشیانه یک مشت ارادل ددمنش را تحمل کردند و هرگز به مردم خود و به کشور خود پشت نکردند، چگونه ما میتوانیم به خون های پاک آنها پشت کنیم؟!

از طرف دیگر اگر ما خواسته باشیم عمارت جدیدی بالای ویرانه های غم انگیز دیروز آباد کنیم، نخستین قدم این خواهد بود که آنهمه سنگ و خشت و گل و چوب و آهنپاره و سمنت و کانکریت و در و پنجره شکسته و شیشه های پاره پاره شده و ... را بروسیم، زباله ها را جمع آوری کرده و به یک زباله دانی بزرگ بریزیم و یا اگر فرصت کافی داشته باشیم و دلی با درد، چوبها را یک گوشه کنیم و آهن پاره ها را یک گوشه و سنگ و خشت را یکطرف و پاره های شیشه ها را با احتیاط در یک جای دیگر جمع کرده و بعد به دقت ببینیم کدام ها جهت اعمار تعمیر جدید به نحوی کارآمد اند و کدام ها را باید دور ریخت. زباله ها را باید در یک محل خلوت که از راه عبور و مرور مردم به دور باشد، انبار کرد تا در یک فرصت مناسب در ماشین های خورد کن ریخته شوند تا خطر آنها برای انسانها مرفوع گردد.

آنگاه ما تازه به این کار آماده می شویم که زمین را هموار کنیم، تهداب جدید حفر کنیم و بعد آغاز به اعمار یک عمارت جدید بنمائیم.

اگر چنین نکنیم، چگونه قادر به این خواهیم شد که بالای یک مشت خاک و سنگ و ریگ و سمنت و آهن پاره و ...، خانه دیگر بسازیم؟!

حال برگردیم به اینکه ما چگونه قادر خواهیم بود که با فراموش کردن گذشته ها، " آینده " را بسازیم؟

این درست و کاملاً مانند همین ساختن " آینده " بالای ویرانه های تئبار شده پار و پیرار است، قبل از اینکه اقدام به پاک کاری آن کثافت های به درد نخور و بی مصرف کرده باشیم.

امید است آن عده از هموطنان ما که هنوز هم از دل بی درد خود نسخه شفاء می نویسند و مرغ شان یک لنگ دارد، به این نتیجه منطقی رسیده باشند که " کسی که یک میخ را درست نکوبیده بود، باعث نابودی مملکتی گردید." و رهبری که " اشتباه " کرد، در حقیقت مرتکب یک " اشتباه " نه، بلکه مرتکب یک جنایت گردیده است.

ما چرا همیشه میکوشیم که جهت موجه جلوه دادن " اشتباه " خود، هزار و یک دلیل بیاوریم؟ بسا هموطنان ما که پای منطق شان لنگید، شروع به کج بحثی میکنند و گویا منی بیچاره که از " ده " صحبت میکنم، او از " درختان ده " حرف میزند و این خاصیت با تأسف که دامنگیر اکثر تحصیل یافتگان ما گردیده.

اما باز هم جای شکرش باقیست که به همین کج بحثی های کس مخر خود ادامه میدهند و طرف را مانند آن جنگ سالار کله خام با کارد و قمه و تیر و تلوار شقه شقه نمی کنند و یا هم مانند آن وکلای زور و زر و تزویر در پارلمان کشور، با قطی نسوار و بوت و چپلک و بوتل آب به فرق طرف مقابل حواله نمی کنند.

و اما در بهترین حالت که منطق این هموطنان ته کشید، در حالیکه میدانند راهی که رفته بودند اشتباه بوده، اما شهادت اعتراف به اشتباه و یا قبول اشتباه خود را ندارند و با یکی دو کج بحثی، عاقبت به بحث آغاز کرده به گونه ای نقطه ختم میگذارند، بدون آنکه به نتیجه ای رسیده باشند.

برتولت برشت میگوید: " **خطا اگر ندانسته انجام شود اشتباه است و اگر دانسته، تبهکاری است.**"

همین گونه است خطا یا خطا های دانسته یک نویسنده، یک شاعر، یک هنرمند، یک ادیب، یک مؤرخ و یک سپهسالار.

و ما هم همین سخن منطقی برتولت برشت را تائید و تصدیق میکنیم که خطا اگر دانسته انجام شده باشد، تبهکاری است.

یار زنده و صحبت باقی